

## اتحاد فرق سیاسی و مذاکره با سفرا

در موقعی که سفیر آلمان در قم بود (برنس رویس) ۵ ماه داخل در مذاکره دسایس با او شدیم وزیر مختار مذکور گفت من با دموکرات فقط حاضر نیستم که کار بکنم . یعنی یکدسته را گرفته دسته دیگر را رها کنم و به مامورین خود مان هم گفتم با هر دو حزب کار نکنند . در این خصوص آقای طباطبائی آقای ناصر الاسلام ، آقای میرزا قاسم خان ، آقای سردار محیی با وزیر مختار داخل مذاکره بودند و من چندان حاضر برای مذاکرات و مقاولات نمیشدم و علتش این بود که از یکنفر از رفقای خود اطمینان نداشتم که در عقیده خود که موافقت با آلمان و عثمانی باشد ثابت بود و بعد مخالفت نکنند و نمیخواستم واسطه مذاکراتی باشم که اطمینان نهائی نداشته باشم . کما اینکه مکرر بعد از این فقره هم همان رفیق من تردید را حاصل نموده و با ایشان من کدورت کرده چند روزی هم متارکه کردم عمد منظر من انجام مقصود بود نه خود نمائی و اظهار هویت وجود لهذا بهر وسیله بود در مجالس مذاکره حاضر نمیشدم و آقایان را زحمت میدادم که بروند صحبت کنند . در اینجا لازم است که قدر دانی کنم از آقای میرزا کریمخان که فوق العاده در این مورد مساعدت و همراهی کرده و آنچه مقصود من بود بیشتر ایشان همراهی کردند تاریخ وصول قصه را و اینکه چگونه معاهده گرفته شد تمام را در شرح گزارشات قم باید خواند ، عجالتاً در اینجا بذکر مقصود که نتیجه منظوره را میخواهم از آن بگیرم میبردارم ، وزیر مختار آلمان با حضرات دموکراتها هم صحبت داشته بود و مخصوصاً "خواسته بود که کمیته دفاع ملی را از اعضای هر دو فرقه معین کنند تا اینکه این کمیته راهم زده یک کفیل دیگری متحداً اتخاذ نمایند . شونمان که قنصل بود در مقابل این عده نیز فوق العاده کوشش نمود که این مقصود را پیش ببرد حتی اینکه گفت تا سه روز اینکار را انجام خواهیم نمود ولی آقایان دموکرات حاضر نشده و برای اینکه خودشان را مفتضح نکرده و ضدیت با عقاید مامورین آلمان هم ننموده باشند اغلب بوعده انجام اینکار میگذرانیدند .

روزی که این بنده وارد کرمانشاه شدم مطلع شدم که (دکترواسل) وزیر مختار آلمان

به حضرات دموکراتها که میخواستند داخل کار شوند گفته بود تا عده دیگر از حزب اعتدالیون، اجتماعیون که در بین راه میباشند نیایند ما داخل در مذاکره نمیشویم. روز ملاقات بمن گفت که من دو پیشنهاد دارم که از آنها نمیتوانم صرفنظر کنم و هر چه خواهم کرد با این دو نقطه نظر خواهد شد یکی اقدامات به نام اعلیحضرت احمد شاه است دیگری هر چه میکنیم بهمراهی هردو فرقه خواهیم کرد یعنی امکان ندارد که بایک دسته متفق و دسته دیگر را رها کنیم. از شما میخواهم که در این مقصود با من موافقت کنید و بازرش حی راجع بصلاح وقت و اینکه امروزه اتحاد و اتفاق کار باید بکند و اگر نفاقی در کار باشد هیچکاری پیشرفت نخواهد کرد و از این قبیل مطالب و نصایح خیلی مفصل و مشروح شنیدم که همیشه مینمودم ما است و خصوصا "با دموکراتها خیلی صحبت میباشته از رفقای بنده را هم که میدیدگاهی حرفی میزد. این بود نظریات خارجه نسبت بما. و اما نظریات خودمان در ضمن گزارشات معلوم خواهد شد.

توضیح بعد از ورود ما به کرمانشاه بطوریکه سابقاً "هم نوشتهام عنوان اتفاق و اتحاد بود و ظاهراً هیچگونه بینونتی در کار نمیآید اما باطن کار غیر از این بود و کاملاً آن ضدیت ها بر قرار و بر علیه یکدیگر اقدامات میشد. آقایان هم کمیته دفاع ملی ساخت گرفته بودند و رها نمیکردند. مطالبی که در هئیت و کلاً میگذشت تمام ساخته و پرداخته کمیته دفاع بود که از صبح تا به ظهر منعقد و عصر در هئیت نمایندگان مطرح و میگذرانیدند. ما هم با این که عده مان کم بود بازگاهی مجلس مشورت دوسه نفری داشتیم و یک اقداماتی میکردیم. این صورت اتحاد باقی بود و چون تصور میکردم که در انظار خارجه هم همین صورت کافی است و از باطن اطلاع ندارند ولی متأسفانه غیر از این بود و بمراتب کاملتر از ماها به جزئیات امر مطلع میباشند. روزی برای همین مذاکره با صفایک مستشار ترکیه صحبت میکردم گفتند چون من بخوبی میدانم که این اتحاد ضروری است لهذا بان اهمیت میدهم گفتم به چه ملاحظه میفرمائید؟

گفتند ملاحظه میکنم که اغلب در غیاب یکدیگر بدگویی از طرف مقابل میکنند. کسی را که ندیده ام بدگویی بکند شاهستید و آن دیگران هیچکدام از دیگری اظهار رضایت نمیکند در تاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۳۴ یا سلخ ربیع الثانی یک ملاقات خصوصی دو نفری با مستشار نموده و در آنجا خیلی مذاکرات جدی کردم که امروز تنها مسئول اینکار هستید و باید یک فکر برای آتیه وطن اصلی خودتان بنمائید اینطور ساکت بودن مثرثمری نخواهد بود باید اقدامی کرد و کاری از پیش برد ایشان گفتند که من چون اصلاً ایرانی

و شیعه هستم تا درجه‌ای میتوانم خدمت کنم که مورد اعتراض نشوم که اقل ضرر در آن وقت اینست که هرکس گوش بحرف من نخواهد داد درحالیکه نهایت آرزوی من این است که خدمت مشترکی بایران و عثمانی کرده باشم زیرا که ایران وطن اصلی من است عثمانی هم وطن امروزه و ولینعمت من و از منافع هیچکدام نمیتوانم صرفنظر کنم ولی بشما میگویم که تا یک اتحاد، معنوی درمیانه این حزب نباشد کاری از شما من پیشرفت نخواهد نمود و باید اول در آنکار کوشش کرد و اینکار از دست شما ساخته است. منم به غیر مستقیم کمک خواهم کرد ولی باید بطور مستور باشد که احدی دخالت مرا مطلع نشود. منم تصدیق کرده خیلی مذاکرات اساسی شد. نتیجه آن که من با آقای ناصرالاسلام اول و سایر رفقا ثانیاً این صحبت را داشته و بعد از آن با یکنفر از دموکراتها که بالنسبه محل اطمینان باشد صحبت بدارم و آنها را حاضر نموده که یک کمیته مشترکی تاسیس کنیم و از طرف آن کمیته دونفر یا زیادتر را به اسلامبول روانه نمائیم تا بواسطه سیاسی و اجتماعی ایجاد نموده رفع مشکلات را بکنند. آقای مستشار هم قرار شد با دموکرات یک ملاقات کرده و در زمینه اتحاد صحبت داشته به مفاسد مابینت آنها را آگاه نمایند و حالی کنند که نتیجه این مخالفت هیچ نیست الا بدبختی ایران و اشخاص و ماها.

من در همانروز با آقای ناصرالاسلام صحبت کردم. در صورتیکه هیچ محتاج نصیحت نبوده ایشان کاملاً موافقت داشته و مکرر در اینموضوع با یکدیگر صحبت داشته بودیم. آقای مستشار نهایت اعتماد را با ایشان اظهار کرده فقط از این مذاکرات که فیما بین شده بود ایشان را اجازه دادند که مسبق کنم و بعد از مشورت با ایشان به کار دیگران پردازم ما بعد از مشورت چنین صلاح دیدیم که اول تا یک درجه از مطلب را با آقای مساوات صحبت داریم و بعد از آن آنچه مقتضی شد عمل نمائیم. در همین روز چند فقره ملاقات با رفقای خود و دموکراتها کرده و بطور کلی مقاصد خود را با آنها حالی کردم و همچنین در زمینه اتفاق حقیقی مذاکره نموده و بالاخره همه را موافق دیدم. در ساعت دوازده ما ز شب رفته به منزل آمدیم در صورتیکه از این اقدامات خودم خیلی امیدوار و بهیچد مسرور هستم که یک روشنی مختصری در میانه این ظلمات بی پایان ظاهر شده امیدوارم که بتوانم باین طریق که پیش آمده خدمتی به وطن کرده باشم. با بشارت وارد منزل شدم منزل من و آقای ناصرالاسلام مشترک است. در یک اطاق زندگانی میکنیم. وارد اطاق شده دیدم عارف قزوینی بیک حالت پریشانی نشسته گریه می کند آقای ناصرالاسلام هم خیلی محزون هستند.

پرسیدم چه خبر است؟ گفتند عبدالرحیم خان که از بستگان عارف و رفیق او بود دیشب

با عارف بطرف رودخانه رفته‌موتانیم ساعت از شب رفته آنجا بودماند بعد عارف می‌آیدسه طرف منزل و عبدالرحیم خان میماند .بفاصله مختصری که عارف ازادور میشودصدای تیری میشوند بر میگردد مشاهده میکندکه عبدالرحیم خان درخون خود غلطانست یا برونیک بدهنش گلوله زده و از پشت گوش بیرون آمده و فوراً "مردماست گفتم روزگار چند دقیقه نخواستی ما راخوش ببینی؟

علت این خودکشی معلوم نشد .اجمالاً "معلوم شد که درحالت مستی بوده وکدورتی هم با عارف داشته است . شاید از ترتیب فقر و مغلوبیت ماهام شکایت داشته ودر همین موضوع هم با عارف صحبت وکدورت کرده بودند . اینست حال آنشب . جنازه این جوان درحیات خانه افتاده وگاهی میگویند که هنوز نمرده . عارف گرموناله دارد . دیگران از این سؤالاتق پریشان و حیرانند دکترا را آقای ناصرالاسلام فرستاده که بیایند اورا معاینه نمایند همگان بیک ملالت بی اندازه دچار بودند حقیقتاً " منظره غریبی بود بالجمله از این مطلب بگذریم آن جوان مرده بود و فردا صبح معلوم شد سه گلوله به خود زده وبدون درنگ مردماست . فردای آنروز ملاقات خصوصی با آقای مساوات کردم که من و ناصر الاسلام یک نظریاتی داریم و می‌خواهیم شمارا در آن نظریات شرکت دهیم خوبست صمیمانه قدری صحبت شود . حال خودتان ملاحظه میفرمائید بطوریکه کاملاً اطلاع دارید دکترا راسل وزیر مختار با قاپان توصیه میکنند دوز در عتبات راحت باشند . اینجا میدان سیاست نیست کار بانظامیان است . باید بروید راحت بکنید تا ما به کرمانشاه برگردیم آن وقت بیایید مشغول صحبت شویم دیگران هم که ( یک کلمه لایقتر ) نگارده خر خودرا میرانند عثمانیها هم که چند فوج عسکر اینجا آورده بوجود آنها مهوروند در اینحالت ماهاچه باید بکنیم . اما شایسته است که در اینحال ما هم بخود مشغول و با بهترینزاع اعتدال ودموکرات داشته باشیم و بیش از این خودرا مفتضح کنیم . عقیده من این است که یک اتحاد حقیقی باید بشود و یک کمیته متحدی ایجاد شود خیلی سری و آن به پارامی کارها مشغول شدمشاید موفقیتی حاصل کند آقای ناصرالاسلام هم با یک بیان خوبی در همین زمینه صحبت داشتند و بالاخره گفتند که من می‌خواهم یک نکته را حالی کنم که اگر ما این اتحاد را داشته باشیم بخوبی میتوانیم که از طریق عثمانیها استفاده نمائیم .

آقای مساوات تمام را تصدیق کرده گفتند به چمراه میتوانیم کار بکنیم ؟ گفتم بسه فرستادن مامور به اسلامبول و مذاکره کردن با مرکز اتحاد و ترقی و متحد شدن با آنها . در این مذاکره بودیم که مانعی رسید و صحبت قطع شد . هئیت نمایندگان در این اوقات با کمال حرارت میخواهند با دکترا راسل داخل در مذاکره شد منظام السلطنه را مجبور کنند که یک

مجلس بعضی از نمایندگان را با مامورین خارجه جمع نموده مذاکره ناپایده و شرح مطلب از اینقرار است که نمایندگان در جلسه خودشان متذکر شدند که عنوانات دکتر راسل خیلی یاساً و راست و مانعیدانیم که عاقبت کارمان بکجا خواهد انجامید باید امروز تکلیف خودمان را معین کنیم . اگر حاضر شدند که داخل در یک معاهده شده مذاکره کنیم که هیچ والا باید خود را از این مسئولیت خارج کرد . آقای ناصرالاسلام پیشنهاد کردند که باید از آقای نظام السلطنه خواست که مجلس فراهم نموده وزیر مختار آلمان ، مستشار عثمانی کلنل یپ ، فوزی بیک با این آقایان نمایندگان منتخب (سه چهار نفر باشند) صحبت کنند و ببینند چه باید کرد . آقایان نمایندگان هم این پیشنهاد را پسندیده رای دادند و چهار نفر را برای ملاقات آقای نظام السلطنه معین کردند و همانروز آقایان این ماموریت را انجام دادند و اوایل شب آقای ناصرالاسلام که جز مامورین بود مراجعت نموده بانهایت ملالت قلبی گفتم چه شد ؟ حقیر تصور کردم که بانظام السلطنه رنجشی بمیان آمده گفتم چه حکایت است ؟ گفتند من امروز بطوریکه در آنجا صحبت کردم گفتم که ماها اینجا برای گردش نیامد ما میماباید وظایفی داریم انجام دهیم . اگر این وزیر مختار که اینجان نشست ماها را یغی میداند و اینجا را جای اعمال سیاسی تصور نمیکند خوبست تشریف ببرند تهران ، توقف وزیر مختار دولتی در نزد جمعی اشرار چه معنی دارد . واگر ماها را نمایندگان ملت و ظاهرکننده افکار عمومی دانسته دولت تهران را نامشروع میدانند اینجا برای او حکم پایتخت را دارد چرا وارد صحبت نمیشود و اینطور به متعلل و دفع الوقت میگذرانند ، نمایندگان تقاضا دارند که یک مجلس از مامورین خارجه فراهم نموده تا مذاکرات حضوری بکنند و آخرین تکلیف خودشان را بدانند و لااقل ادای وظیفه خود را نموده باشند . آقای ناصرالاسلام میگویند که من تمام مطالب مذکوره در هئیت نمایندگان را بایک حرارتی گفتم و آقای نظام السلطنه هم نتوانستند بیاناتی که دارند بمطالب صحیحه من جوابی بگویند و فقط در باب تشکیل مجلس میگفتند اولاً در میان خودمان صحبت قطع بشود و اگر لازم شود فرد فرد آنها را هم من ملاقات کنم . آنوقت تشکیل این مجلس بشود ولی از رفقای مامورین دوسه نفر از آقایان دموکرات بودند ابداً مساعد با من نشدند و در تمام طول مجلس آقایان ساکت بودند حتی یکی دو مرتبه هم مقتضی شد که حرفی بزنند و نزدند منم دیگر تعقیب نکردم و به نصیحتی که تو داده بودی عمل کردم .

اظهاری گمن بایشان قبلاً کرده بودم اینکه چندان خودتان را مورد مبارزه قرار ندهید و بانظام السلطنه سختی نکنید چه مقتضیات امروزه اجازه چندان سختی نمیدهد . معلوم است این که دورت آقای ناصرالاسلام از آقای کلوب و ادیب السلطنه و وحیدالملک بود که رفیق ماموریت بودند . مقصودم از ذکر این مطلب این نکته بود که در اینجا باید اشاره شود

بطوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم و حالا شما می نویسد که قونسول میگوید دولت وعده داده است که مجلس شورا به آنها بدهد قانون بدهد عدلیه بدهد بلی صحیح است دولت گفته است و بسفرا هم امروز کتبا" اعلان شده دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلواتاله باشد خواهد داد و بر سر قول خودم استوار هستم ولی چهار نفر مقدر جاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تیریز علم خود سری را برافراشته اند حالا من به آنها تملقا" و مجبورا" بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین آئین مسلمانی مرا ننگ تاریخی بگذارم معاذاله نخواهد شد عجب از غیرت شما عجب دولتخواهی میکنید همان است که مکرر گفتم تا این اشار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم منتها اینکه دو کرور خرج بشود بعد از فضل خدا قشون و نوکر و سردار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدهد مخصوصا" در مراسله سفرا قید شده که اولیای دولت ایران وقتی میتوانند که این تربیت این مجلس را مرتب کنند که آذربایجان منظم دفع اشرار شده باشد که بفرات خاطر مشغول تربیت مجلس باشد شما توی اطاق نشسته دست روی دست گذاشتهاید چه باید کرد اگر اردوی ماکو را یک نفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود ابد" مراجعت نمیکردند بر نمیگشتند .)

بقیه از صفحه ۳۴

این مذاکره نمایندگان در آئینوز بیک جایی منتهی شد آن این بود که اقدام مادر مورد آلمانهاست ولی قهرا" پای مامورین عثمانی هم در بین خواهد آمد خوبست قبل از این که آن مجلس منعقد شود خاطر عثمانیها را مسبوق کنیم که این اقدامات بر ضدیت آنها نیست که در آن مجلس آنها خودشان را طرف نکنند و بعهده بنده گذارند که با آقای مستشار و دیگران مذاکره کنم، من نظر به سابقه خودم با مستشار عثمانی که میخواستم در زمینه اتحاد اقدامی کرده باشم گفتم که تنها من برای این مقصود کافی نیستم خوبست کلوپ را هم با من متحد کنید که به اتفاق ایشان را ملاقات کنیم و بعد از آن یکی مذاکره نمایندگان قبول کردند و قبل از آن که به نمایندگان مامورین ابلاغ به نظام السلطنه آن ملاقات را بکنند در منزل خودم آقای کلوپ و آقای مستشار را دعوت کرد ملاقات بعمل آمد و در همان زمینه اتحاد و راچاره صحبت داشتیم این مذاکره خیلی خوب بود و راه را برای مذاکره باز کرد و توانستم با کلوپ هم داخل مذاکره بشوم . (ادامه دارد)